

جهانی شدن و خاورمیانه: نگاهی به فرایند جهانی شدن

دکتر محسن جلیلود*

چکیده

جهانی شدن عبارت است از فشرده شدن جهان و افزایش این آگاهی که دنیا یک کل است. این فرآیند دولت ها را به شیوه های متفاوت و نوینی به چالش می طلبد به ویژه دولت هایی که از پیش نیز دچار مشکلات فراوانی با مردمان سرزمین خویش هستند. جهانی شدن آگاهی های ملی، قومی و شهروندی را بالا می برد و بدین سان مردم برای رسیدن به حقوق خود وارد جدال با دولت می شوند. این امر به ویژه در منطقه خاورمیانه که در آن بسیاری از دولت ها هنوز تلاش می کنند مدل وستفالیایی دولت - کشور را حفظ کنند، به چشم می خورد. این مقاله با نگاهی به فرآیند جهانی شدن، جهانی شدن و مسائل خاورمیانه را مورد بررسی قرار می دهد.

کلید واژگان

جهانی شدن، خاورمیانه، واقع گرایی، اسلام، دموکراسی

بنا به گفته رابرتسون جهانی شدن عبارتست از فشرده شدن جهان و افزایش این آگاهی که دنیا یک کل است. (۱) این فرآیند بدون تردید دولت را به شیوه های متفاوتی به چالش می طلبد. حاکمیت ارضی به واسطه مسایل متعددی محو می گردد و باعث تضعیف ظرفیت آن شده و توانایی دولت جهت کنترل و حراست از سرزمین و مردمش کاهش یافته است.

این موضوع شاید به همان اندازه موضوع قبل حائز اهمیت باشد که بازیگران غیر دولتی سهم فزاینده‌ای را از قدرت و نفوذ در شکل‌گیری نظم جهانی از آن خود ساخته اند. این مرحله را گاهی اوقات به همین علت «عصر پسا وستفالیایی» می نامند.

در حالیکه شدت و گستره موج جدید تغییر جهانی بزرگتر از هر زمان در گذشته بشر می باشد، این پدیده خود امری جدید نمی باشد. در مدل وستفالیایی دولت مجبور به انجام وظیفه تحت فشار از طرف سایر رقبای خود از همان آغاز پیدایشش پس از صلح وستفاليا در ۱۶۴۸ بوده است. دولت که در اروپا نخست با عنوان یک موجودیت مستقل جغرافیایی ظهور پیدا کرد، در صدد جایگزینی به جای گونه های قبلی اقتدار بود. به عنوان مثال در انگلستان ظهور روابط سرمایه داری موجب گسترش بی سابقه بازارهای کالا گردید. (۲) این امر اصولاً کارکرد دولت را تحت تاثیر قرار داد. با استقرار این ابرساختار در مرکز سیاست بین‌الملل، دولت موظف به سازماندهی تعامل بین جامعه و محیط خارج گردید. بدین ترتیب این به معنای انجام کارکردهای جدید بود. نقش محوری این مدل دولت برقراری امنیت و توزیع منابع جهت جنگ بود. تواناییها و قابلیت‌های دولت در ابتدا محدود به دفاع از مرزهای ملی و انباشت منابع جهت انجام این کارکرد بود. این سیستم دولت نیز غیر قابل نفوذ یا آزاد و رها از چالش های خارجی نبود. به عبارت دیگر هیچ چیزی جهت دفاع از سیستم و ادامه حیات آن تحت فشار وجود نداشت، وظیفه ای که سیستم خیلی پیش از موج جدید جهانی شدن آن را جهت بقا انجام می داد.

انعطاف پذیری دولت کمتر به میزان فشار جهانی برای تغییر مربوط است و بیشتر ناشی از امکاناتی است که به واسطه تغییرات خارجی به وجود می آید. اگر جهانی شدن را گسترش و توسعه مدرنیزاسیون بدانیم این امر فرآیندی است که در آن انتظارات از محدوده رضایتمندی فراتر می رود (۳) بنابراین پرسش ما نباید تنها این باشد که چه نوع فشاری را این فرآیند آخری تغییر جهانی بر دولت وارد آورده است بلکه بیشتر باید به این پردازیم که چگونه دولت ها مخصوصاً آنهایی که در مناطق در حال توسعه مانند خاورمیانه واقع شده اند، با این فشارها مواجه شوند.

به علاوه از آنجایی که جهت و بردار تغییر هنوز مشخص نیست و این فرآیند در حال شدن است لذا پدیده جهانی شدن ضرورتاً ثابت نشده که از سایر مراحل قبلی تغییر جهانی چالش انگیزتر باشد. تنها در همین قرن اخیر نظام بین المللی دولت ها مواجه با چالش های عمده ای در مواجه با دو تحول اساسی بوده است: تغییر در موقعیت دولت درون محیط داخلی، و تغییر در نظام بین المللی که ناشی از گسترش سریع سیستم به مناطق غیر اروپایی بوده است.

در داخل کشور، جوامع پیشرفته تقاضاهای متفاوتی را از دولتهایشان مطرح نمودند. معرفی و ورود مفهوم دولت رفاهی چالش مهمی بود که به شکلی بنیادی باعث تغییر موقعیت دولت و ستفالیایی از آنچه که در ابتدا خلق شده بود گردید. این تحول دولت را به بازیگری کارکردی درون محیط داخلی مبدل ساخت. از نظر بین المللی دولت به عنوان گونه ای از اقتدار به سرعت به سایر مناطق گسترش یافت و به نحو قابل ملاحظه ای بر تعداد دولت های مستقل افزوده شد. به گفته برنارد لوئیس بدلیل تضعیف دنیای اسلام و تفرقه ای که در آنجا ایجاد شده بود (۴) اروپائیان با استعمارگری در مناطق گسترده ای از جهان بخصوص خاورمیانه رسوخ کردند که بسیاری از این کشورها تجربیات و تاریخی کاملاً متفاوت و متمایز از اقتدار و از مدلی از دولت که پیش از آن در اروپا تحول یافته بود برخوردار بودند. به عبارت دیگر «دولت پس از وستفالیای» خیلی پیش از وقوع گفتمان جاری جهانی شدن و ادعای چنین موضوعی پدید آمده بود.

با چنین نگرشی و در این متن و محتوی، بحث در مورد تأثیر موج جدید تغییر جهانی بر روی دولت و استقلال و خودمختاری آن تبدیل به بحثی پارادایمی می شود که بر اساس آن چگونه سیستم دولت مستقل، موقعیت و ظرفیتش را در عرصه بین الملل با تمرکز بر قدرت و استقلال و آزادی عمل حفظ می کند.

این دیدگاه روابط بین الملل از مفاهیم کلیدی همچون دولت، قدرت، حاکمیت یا امنیت به عنوان بدیهیات و فرضیات پذیرفته شده سود می برد. این دیدگاه همچنین این مفاهیم را با مرزهای ثابت فیزیکی و کارکردی مرتبط می نمود. بنابراین، در حالی که سیاست تطبیقی تمایل به لحاظ نمودن الگوهای عمودی و افقی اقتدار در مواجهه با مسئله پروبلماتیزه شده تغییر و تحول دارد، سیاست بین الملل همواره نسبت به این مسئله بی تفاوت می باشد. در حقیقت دیدگاه دولت محور دیدگاه جامعه محور را نظریه تقلیل گرایی دولت به حساب می آورد.

دیدگاه جامعه محور معتقد است عملکردهای اجتماعی دائماً مورد پرسش و امتحان قرار می گیرند و در پرتو اطلاعات حاصل از این عملکردها اصلاح و بازسازی می شوند. بدین ترتیب ویژگی های آنها بطور

اساسی تغییر می یابد. (۵) دیدگاه دولت محور عنوان می کند دولت قدرتش را از محیط بین الملل کسب می نماید نه از جامعه، دوگانگی و تضاد «داخل و خارج» به همان نحو توسط نظریه پردازان جامعه محور مطرح می گردد. زیرا که آنان نیز به این تمایل دارند که از ابعاد بین المللی دولت چشم پوشی نمایند. از این دیدگاه پیام جهانی شدن این است که نیروهای تکنولوژی و اقتصادی یکپارچگی سیاسی و اقتصادی و اعمال دولت ها را محدود می کنند. (۶)

بنابراین از نظر واقع گرایان دولت و مرزهای دولت نسبت به نفوذ خارجی انعطاف پذیر و ارتجاعی فرض می شوند و لذا تمرکز آنها بر عنصر خارجی سرفصل تحقیقاتشان می باشد. این موضوع آنها را به سمت مشاهده مکرر حتی آن دسته تغییراتی که تأثیری فراتر از مرزهایشان داشت، سوق می دهد. واقع گرایان حرکتیایی همچون انقلاب های چین، کوبا یا ایران را در مرتبه نخست به عنوان تحولات داخلی فرض نموده و اعتقاد داشتند که تأثیری بر روابط قدرت بین المللی نمی گذارند، لذا مفروضات پایه ای آنها را به چالش نمی کشیدند. سایر عناوین پراهمیت که توسط این پارادایم مورد کم توجهی یا حذف قرار می گرفت شامل: دیدگاه فمینیستی از روابط بین الملل، حقوق بشر، یا افکار عمومی بین الملل بود. نظام دو قطبی پس از جنگ جهانی دوم به مواضع اندیشمندان واقعگرا و محوریت جنگ و انجام جنگ به عنوان کارکرد اصلی دولت مدد و یاری رساند.

اما تنوع فزاینده در الگوهای اقتدار جهانی، که در پایان جنگ سرد پیش آمد، رشته روابط بین الملل را وادار ساخت که با موضوع تغییر و تحول و تأثیر آن در هر دو سطح افقی و عمودی اقتدار دولت مواجه گردد. تجزیه و تحلیل تغییر، جهت و تأثیرش به سایر عناوین تحلیل در مورد دولت به موضوع مهمی هم اینک در حیطه تحقیق بدل گردیده است. برخی جهت تغییرات را «بازگشت به آینده» قلمداد می کنند بدین معنی که این امر را بدیهی فرض می نمایند که تحولات جهانی نظام پایه دولت ها را که مبتنی بر روابط قدرت است تغییر نمی دهد، (البته افرادی نیز هستند که موضوع «پایان تاریخ» را مطرح می نمایند با این فرض بدیهی که پیروزی لیبرال دموکراسی (اقتصاد بازار آزاد) بر سایر مدل‌های جایگزین حاصل شده و تحقق یافته است) این جا به جایی تحلیلی پس از جنگ سرد و سقوط نسبی پارادایم واقع گرا به پارادایم نهادگرای نتولیبرال یاری رساند تا به برتری و مقبولیت بیشتری دست یابد.

تغییرات و تحولات جهانی به نفع منابع گوناگون اقتدار، موقعیت سنتی دولت و استقلالش را نسبت

جهانی شدن و خاورمیانه، نگاهی به فرایند جهانی شدن ◇

با سایر بازیگران هم «داخل و خارج» زیر سؤال برد. اکنون دیگر کاملاً مشخص است که ویژگی «روابط درون دولت با دولت» پیچیده تر از آن چیزی است که پارادایم واقع گرایی به آن پرداخته بود. در حالیکه دیدگاه دولت محور اهمیت نیروهای جهانی که اقتدار و محوریت دولت را به چالش کشیده اند انکار می‌نماید، پارادایم نئولیبرال تلاش در ارائه احتمالات و امکانات تبیینی دارد. این جابجایی پارادایمی بدین ترتیب روابط بین الملل را قادر ساخته که «خارج» را در ارتباط با «داخل» به جای تمرکز بر دولت به عنوان «بازیگر تنها» در سیاست بین الملل مورد بررسی قرار دهد. چنین جابجایی همچنین این امکان را فراهم ساخته که موضوعات متعلق به «داخل» همانند جمعیت شناسی، تحولات تکنولوژیک و ایدئولوژیک، یا قدرت گروه های جامعه مدنی مانند اقلیت های قومی، گروه های مذهبی و زنان هنگامی که تأثیر نیروهای جهانی بر تغییر و تحول تجزیه و تحلیل می گردد مورد ملاحظه قرار گیرد. به همان ترتیب باعث شده تا، تحلیل «خارج» شامل دولت و همینطور بازیگران غیر دولتی، مانند صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، اتحادیه اروپا، سازمان های غیردولتی (NGO) افکار عمومی جهانی و غیره نیز مورد ملاحظه قرار گیرد.

در سایه جهانی شدن اقتصاد و توسعه مدل اقتصادی آن نظام دولت ها که محوریت آن شمول و به کارگیری دولت درون سیستم و نهادهای حاکم بین المللی است دچار چالش گردد. ظهور یک سپهر عمومی یکسان همراه و مرتبط با خصوص سازی، کنترل نیروی کار اضافی و... گونه جدیدی از دولت و اقتصاد لیبرال سرمایه داری را شکل می دهد. (۷) شاید آنچه بوش را بر آن می داشت که عنوان بدارد هر که با ما نیست علیه ماست ناشی از همین بستر تفکر ناشی از دیدگاه های افرادی چون فوکویاما، کیوهن و هانتینگتون باشد که در دیدگاه های نظریشان عامل بیرونی (از گفتمان و سیستم) جایگاه خاص تبیین پیدا نمی کند لذا دیگران به محور شرارت و ... تبدیل می شوند. جالب آنجاست که تمامی این کشورها دولت هایی هستند که درون سیستم نهادی حاکم و WTO و ... عضو نمی باشند یا آنکه سپر نیانداخته اند.

به کارگیری دیدگاه نئوگراشمیانی رابرت کاکس با بهره گیری از کاربرد مفاهیم هژمونی و ساختارهای تاریخی علیرغم آنکه ممکن است باعث ایجاد نوعی التقاط نظری گردد اما از نظر تبیین فرآیندهای داخل خارج و دیالکتیک بین آن دو برای بازخوانی موضوعاتی که از طریق نظریه نهادگرایی نئولیبرال امکان پذیر نبوده ابزار نظری مؤثری بدست می دهد.

این رهیافت می تواند رهیافت تحلیلی سودمندی جهت تشخیص تأثیر فرآیند جهانی شدن بر موقعیت دولت و ظرفیت و توانایش، هم به عنوان بازیگری داخلی و هم به عنوان بازیگر بین الملل در کل باشد. این دیدگاه

همچنین با اصلاحات ساختاری مورد حمایت نهادهای اقتصادی بین الملل که توسط بسیاری از دولت های در حال توسعه شامل تعدادی از کشورهای منطقه خاورمیانه اتخاذ گردیده است منطبق می باشد. باید بر این نکته تأکید کرد که جهانی شدن باعث دو حرکت همزمان داخل و خارج دولت می شود. تغییر در موقعیت دولت درون محیط داخلی و تغییر موقعیت در نظام بین المللی. دولت های ملی رفته رفته به موضوعات و بازیگران استراتژیک تبدیل می شوند که به تنظیم تعامل بین نیروهای فراملی و فروملی می پردازند. (۸)

اما در اینجا باز هم باید این موضوع را در نظر داشت یعنی برداشت ما از جهانی شدن. در ادبیات مطالعه جهانی شدن و تأثیر آن بر داخل معمولاً جهانی شدن را به دو صورت عمده پروژه یا پروسه (فرآیند) می بینند در مطالعه کلی بر ادبیات جهانی شدن اگر آن را پدیده ای نو بیانگاریم برخوردی منطقی تر یعنی فارغ از دیدگاه های حامی یا مخالف با این پدیده باید نمود. آنچه مسلم است پدیده جهانی شدن به عنوان یک کل منسجم تا پیش از دهه ۷۰ مطرح نبود. حوادث و برخوردها و چالش های فراوانی باعث گردید تا این پدیده به جامعیت برسد و به سطح پارادایمی عملکرد در تحت لوای نئولیبرالیسم تبدیل شود.

این بدان معناست که پروژه نئولیبرالیسم با بهره داری از امکانات جهانی شدن و در جهت تثبیت هژمونی خود از این فرآیندها بهره برده، بخش های فرصت زای آن را تقویت نموده و از تمرکز بر تقویت بخش های تهدیدزای آن اجتناب نموده است. حرکت سرمایه و حرکت نیروی کار (مهاجرت) که هر دو مطابق فرآیند جهانی شدن و دستاوردهای تکنولوژیک بشر در قالب سیستم SWIFT (انتقال الکترونیک سرمایه) (۱۹۷۷) و هواپیماهای غول پیکر بویینگ و ایرباس (۱۹۶۹) امکانپذیر بود دقیقاً بیانگر این موضوع است یعنی آنکه جهانی شدن اولی را نه تنها به کار می برد بلکه آن را به سایر کشورها تحمیل می کند اما در برابر دومی آن را در مسیر دلخواه خود (توریسم) به کار گرفته و در جهت مهاجرت عظیم به کشورهای توسعه یافته از آن جلوگیری می نماید. این بدان معناست که فرآیند جهانی شدن امکانات را فراهم آورده اما نوع به کارگیری و استخدام بر مبنای گفتمان غالب و شیوه تولید مسلط نهایتاً مفهوم مسلط جهانی شدن را رقم می زند. واقعه یازدهم سپتامبر نشان داد که مسیر حرکت همواره یک طرفه نیست اما نوع اقدام نشان داد که آن گفتمان از فضای پشتیبان و مشروعیت ساختاری لازم جهت تداوم اقدام همانند گفتمان هژمونیک نئولیبرال برخوردار نیست. موضوع دوم آنکه جهانی شدن همانند، صنعتی شدن پیامد دسته ای از وقایع است و از به کارگیری آن تا تبدیل آن به نظم مستقر فاصله ای طولانی (حداقل ۷۰ ساله) یعنی از

زمان ۳۰-۱۹۲۹ که در آن نخستین بازار مالی خارج از مرکز در لوگزامبورگ (۱۹۲۹) و پخش سخنرانی جرج پنجم از شش قاره به طور همزمان (در ۱۹۳۰) در کنفرانس نیروی دریایی سلطنتی در لندن انجام گرفت تا تکمیل کمربند فیبر نوری در کل جهان (۱۹۹۹) می باشد. اما تاکید ما بر آنست که وقایع اواخر سال های دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ ذهنیت به کارگیری فرآیندها را بسیار تقویت نمود و در دهه ۱۹۸۰ این ذهنیت ها در قالب برنامه های سیاسی یا به قولی پروژه های هژمونیک خودنمایی نمود و در پایان دهه ۱۹۸۰ با سقوط شوروی و شکست کامل گفتمان رقیب کارایی خود را به اثبات رسانده و استقرار خود را جشن گرفت.

جهانی شدن و خاورمیانه

اما پیش از پرداختن به سایر موضوعات باید گفت که به دلایل گوناگون مفهوم دولت و ورود آن به این منطقه با آن ویژگی منحصر به فرد از دیدگاه برخی صاحب نظران توسعه داده شده تا حدی که اکثر آنان در پژوهشهایشان این کشورها را از جامعه آماری خود برای عدم تأثیر گذاری معکوس بر نتایج تحقیقاتشان حذف می نمایند سایمون براملی و راجراوون دو محقق برجسته خاورمیانه دلایل اصلی این موضوع را عشیره ای بودن فرهنگ، موزائیکی بودن ساختار اجتماعی، اسلام به عنوان پایه اعتقادی و هستی شناسی متفاوت و حضور نفتی غربی ها می دانند.

براملی می گوید:

دولت های رانیتور به صورت خیلی خاص به اقتصاد جهان پیوستگی دارند (از نظر تامین انرژی و بازار مصرفی) این بدان معناست که در حالی که از لحاظ اقتصادی این دولتها بخش لایتجزی اقتصاد جهانی اند اما پیوستگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنان با دنیا به هیچ عنوان انداموار و ارگانیک نیست.

انکی هوگولت این مسئله را بدین صورت عنوان می دارد که احیای تفکر اسلامی را باید به عنوان سیاست هویت یابی در برابر و پاسخ به سیاست اخراج، کنارگذاری و طرد دانست تا آنچه قبلاً در زمان ناسیونالیسم غربی با آن به عنوان الحاق یا شمول تبعی و پیرامونی نام نهاده بودند. البته او معتقد است که این سیاست هویت یابی بدنبال مدل جدیدی از اجتماع است. لذا خاورمیانه و افکار درون آن را به سبب عدم برخورداری از سازماندهی و برنامه خاص یک مفهوم ضد هژمونیک نمی توان به حساب آورد. او معتقد است که مسلمانان در قرون وسطی دشمنانی مهیب ولی همچون همتایان غربیشان فرض می شدند، با روشنگری قرن هجدهم و ایدئولوژی ناشی از انقلاب فرانسه، شرق و شرقی پایین تر فرض می شدند اما

هنوز بشری مانند غربیها بودند، اما از قرن نوزدهم در تفکر غربی او موجودی متفاوت و محبوس در جزئی نگرى خود و تسلیم به مقتضیات فرض شد. بدین ترتیب مفهوم بشر اسلامی متولد شد و هنوز خیلی مانده تا کنار گذاشته شود.

ادوارد سعید نیز با اشاره به نظریات ماکس وبر، از تأثیر پذیری او از متفکرین قرن نوزده یاد نموده و عنوان می دارد که او نیز هستی شناسی غربی ها و شرقی ها را متفاوت ذکر می کند.

نای وکوهن معتقد هستند که همان اندازه که وابستگی متقابل و جهان شمولی غلیظ تر می شود روابط منظم بین شبکه های مختلف محکم تر شده و روابط متقابل بیشتری به وجود می آید. (۹)

سعید امیر ارجمند می نویسد: نه ناسیونالیزم و نه غربی سازی هیچکدام نتوانسته اند جای اسلام را به عنوان عامل هویت بخش پر کنند. (۱۰)

ارنست گلنر می گوید: علیرغم جدایی نهادی بین سیاست و مذهب، در اسلام هیچگاه بین این دو جدایی فرهنگی وجود نداشته است. از این لحاظ، اسلام را نمی توان تمدنی سکولار دانست. اسلام دارای یک جامعه منسجم قوی است که اغلب همچون یک دیواره دفاعی در برابر نفوذ غرب عمل می کند. (۱۱) در حالیکه مسیح و مسیحیت جدایی بین خدا و قیصر می باشد، حضرت محمد (ص) و اسلام هیچگاه در معتقدات و عالم گفتمان خود چنین جدایی را طرح و قبول ننموده اند. مفهوم امت ابعاد مشترک نگرش جهانی اسلام را نشان می دهد. (۱۲)

براملی می گوید خاورمیانه سه موضوع خاص را به همراه خود دارد:

۱) سلطه نفت بر اقتصاد منطقه باعث تحمیل الگوی رشد بی قواره ای شده که خود موجب تعمیق نابرابریها درون کشورها و بین دولت های منطقه گردیده و در عین حال نقش دولت را در فرآیند انباشت تقویت نموده و شاخص ساخته است، که به دولت استقلال خاصی می بخشد. گسستگی و جدایی طبقات اجتماعی ناشی از آن و ظهور دولت تحصیلدار این رژیم ها را قادر نموده که گونه ای از حکومت را بدون دخالت مردم در گونه ای مشخص نمایندگی، ایجاد و مستحکم سازند.

۲) به سبب اهمیت خاصی که حامیان غربی در مورد ثبات عرضه نفت قائلند، فرآیند اصلاحات سیاسی را در پیش پای حکومت های دوست تمامیت خواه قرار نداده اند زیرا از آن بیم دارند که این جوامع سیاست‌هایی را اتخاذ کنند که با ملاحظات داخلی خودشان شکل گرفته باشد و هزینه اش به ضرر شرکت‌های نفتی و مصرف کنندگان غربی باشد.

۳) در زمان جنگ سرد با توجه به تهدید احتمالی (و پتانسیل موجود برای منافع غربیها) توسط رژیم‌های رادیکال و هر گونه زیاده طلبی و توسعه طلبی نفوذ شوروی (سابق) کشورهای غربی حمایت تمام و کمال از اسرائیل به عنوان ضد و اهرم مقابله با چنین جریاناتی (اسلام و عربیسم) می نمودند.

مورد دوم دقیقاً نشان می دهد که برخورد غرب با این منطقه متفاوت از سایر جهان بوده و شاید فهم متفاوت منطقه از رفتار غربی ها و دوگانگی برخورد محلی و خارجی غربی ها (دموکراتیک و غیردموکراتیک) نیز ناشی از همین موضوع بوده است. پروژه جهانی شدن نیز که حامل منافع غربیها است برخوردی متفاوت و تبعض آمیز را در منطقه نشان می دهد. (۱۳)

وابستگی مفرط این کشورها به منابع زیرزمینی و عدم توانایی لازم در حوزه اقتصادی موجب شده که با نوعی شوک چشمگیر در عرصه اقتصاد روبرو شوند که در نهایت منجر به کاهش درآمد، محدودیت اشتغال، اخراج نیروهای مازاد و امواج فزاینده بیکاری گردند. هر چند که در فرآیند جهانی شدن با شاخص دیگری به نام ورود سرمایه نیز فرصت هایی برای سرمایه گذاری در عرصه های گوناگون برای کشورهای منطقه ایجاد می شود، اما تا دستیابی به این فرصت، امواج نخستین این جنبش چندگانه موجب بروز مشکلات اقتصادی فزاینده ای برای این دولت ها خواهد شد. (۱۴) به اعتقاد بسیاری واکنش کشورهای خاورمیانه به جهانی شدن را می توان با واکنش کشورهای استعمار زده نسبت به کشورهای استعماری مقایسه نمود. (۱۵) باید به این امر توجه داشت که کل تولید ناخالص ملی ۲۲ کشور عضو اتحادیه عرب از تولید ناخالص ملی اسپانیا کمتر است. نزدیک به ۴۰٪ درصد جمعیت بزرگسالان کشورهای عرب، یعنی بالغ بر ۶۵ میلیون نفر بی سواد می باشند که دو سوم آنان را زنان تشکیل می دهند، تا سال ۲۰۱۰ متجاوز از ۵۰ میلیون و تا سال ۲۰۲۰ بیش از ۱۰۰ میلیون نفر وارد بازار کار خواهند شد. برای جذب این نیرو می بایست هر سال دست کم ۶ میلیون شغل جدید ایجاد شود. اگر نرخ بیکاری منطقه در سطح کنونی آن باقی بماند تا سال ۲۰۱۰ تعداد بیکاران منطقه از مرز ۲۵ میلیون نفر فراتر خواهد رفت. یک سوم جمعیت منطقه با ۲ دلار در روز زندگی می کند، برای نجات این جمعیت انبوه از چنگال فقر نرخ رشد اقتصادی منطقه می بایست دست کم ۲ برابر شود. یعنی از ۳٪ به ۶٪ در سال افزایش یابد. سهم کشورهای عرب در کل تولیدات کتاب جهان تنها ۱/۱ درصد است که ۱۵٪ آن را کتابهای مذهبی تشکیل می دهند. در جهان عرب برای هر ۱۰۰۰ شهروند تنها ۵۳ نسخه روزنامه به چاپ می رسد. این رقم در کشورهای غربی برابر ۲۸۵ نسخه، یعنی ۵ برابر میانگین کشورهای عرب است. تنها ۱/۶ درصد جمعیت منطقه به اینترنت دسترسی دارد و ۵۱

درصد جوانان عرب خواهان مهاجرت به سایر کشورها می باشند. نزدیک به یک چهارم فارغ التحصیلان دانشگاه‌های عرب به خارج از کشورهای خود مهاجرت می کنند.

در حقیقت آمار بالای فقر، بیکاری، بی سوادی، سطح پایین مشارکت سیاسی، نابرابری های جنسیتی، مذهبی و... رشد جمعیت، اوضاع نابسامان اقتصادی، فساد مالی و دولت های اقتدار گرای ناکارآمد در مجموع بستر مناسبی را برای رشد نیروهای مختلف فراهم می سازد. (۱۶) با توجه به آمار منتشره در گزارش «توسعه انسانی جهانی عرب» منطقه خاورمیانه وضعیت دشواری را در مقابل امواج جهانی شدن در پیش رو خواهد داشت. (۱۷)

جهان بینی دنیای اسلام و مفهوم توحید و امت از نظر تئوریک یک ساختار سیاسی مشترک میان ملت های خاورمیانه دارد که عبارتست از اسلام گرایی. (۱۸)

از سوی دیگر در اکثر جوامع خاورمیانه بخصوص کشورهای عربی مبانی هویت اصالتاً با قومیت و دیانت است و ملیت، معنا و مفهوم چندانی ندارد. لذا مدنیت و دولت توانمند و حاکمیت قانون، حق انتخاب، رای و دموکراسی به سبک غربی به سختی پذیرفتنی است. این امر حتی در جمهوری ترکیه نیز که به گفته تریم برگر طولانی ترین تجربه سکولاریزم را دارد صادق است. (۱۹) امواج جهانی شدن در حوزه عمل و اجرا به شدت این تضاد و تقابل را به منصفه ظهور می رساند. در مجموع باید گفت: منطقه حساس و استراتژیک خاورمیانه که زمانی مهد و خاستگاه تمدن های اولیه بشری و محل ظهور و پیدایش ادیان بزرگ بوده امروزه همچنان اهمیت خود را به عنوان مرکز ثقل سیاسی بین المللی حفظ کرده است؛ و در میان غریبها افزایش قدرت بیداری اسلامی به عنوان یک هشدار نگرینسته می شود. (۲۰)

هر چند هنوز در خصوص مرزها و محدوده منطقه خاورمیانه دیدگاه و نظرات متفاوتی وجود دارد اما با این حال عناصری نظیر حوزه سنتی اسلامی، منابع انرژی و نفت، اهمیت ژئوپولیتیک و نهایتاً رنج و محنت فراگیر جهانی به واسطه منازعات دراز مدت در این منطقه را می توان مولفه هایی دانست که خاورمیانه با آن تعریف می شود.

هر چند شناخت صحیح ویژگی های خاورمیانه به منظور آشنایی با ریشه های واقعی معضلات و بحران های این منطقه و کمک به رفع این مشکلات و بحران ها طبیعتاً وجهه همت و نظر نخبگان و اندیشمندان بومی این منطقه بوده است اما واقعیت آن است که امروزه مقوله خاورمیانه و مشکلات و معضلات آن بیش از گذشته مورد دقت و توجه نخبگان فکری و ابزاری جهان غرب واقع شده است چه

◇ جهانی شدن و خاورمیانه، نگاهی به فرایند جهانی شدن

اینکه این نخبگان در شرایط فعلی روند جهانی شدن، به این باور نزدیک شده اند که مشکلات خاورمیانه از این بعد تنها مشکلی منطقه ای و محلی نبوده بلکه مشکل و معضل برای ثبات و امنیت تمامی جهان می باشد؛ بنابراین احتمالاً از این بعد دیدگاه ها در موضوع خاورمیانه و راه حل مشکلات آن بر مبنای تلفیقی از دیدگاه های بومی و فرامنطقه ای عرضه خواهد شد.



منابع

- 1-Roland Robertson, **Globalization: Social Theory and Global Culture** (London, Newbury Park & New Delhi: Sage & Theory ,Culture & Society. 1992), p.8.
- 2-K. Polanyi , **The Great Transformation. The Political Origins of our Time.** (Boston: Beacon Press, 1960).
- 3-A.J. Bill and R.Springborg. **Politics in the Middle East** , (Boston, Mass: Harper Collins Publishers, 3rd edition, 1994).
- 4-Bernard Lewis , **The Muslim Discovery of Europe** (London: George Weidenfeld and Nicolson Limited, 1982), p.21
- 5-Anthony Giddens, **The Consequences of Modernity** (Cambridge: Polity Press. 1992), p.38
- 6-Kennet Waltz . **Globalization and Governances.** (On Line: Columbia University ,December 1999).
- 7-Simon Bromley, **Re-Thinking Middle East Politics: State Formation and Development.** (Cambridge:Polity Press, 1994), pp.44-45
- ۸- نصرالله حجازی، **تحول ماهیت اجتماعی دولت در ایران (۷۶-۵۷) بررسی رابطه دولت و جامعه**، رساله دکتری (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۰)
- ۹- نای، رابرت کوهن، «جهانی شدن، تازه ها و دیرینه ها»، ترجمه شهرام فرسای، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال چهاردهم، شماره ۲، تابستان ۷۹، ص ۳۷۹
- 10-Said Amir Arjomand, Social Change and Movements of Revitalization in Contemporary Islam, in James A.Beckford (ed), **New Religious Movements and Rapid Social Change** (London: Sage Publications).
- 11-Barry Rubin, "Globalization and Middle East: Part one", yale Global, **From Wikipedia**, 16 January.
- 12-Aini Linja Kumpu, "Globalization and State in The Middle East" , **Tprinet**

Series no.1, 2003

۱۳- حجازی، پیشین.

۱۴- زهرا نژاد بهرام، *روزنامه سرمایه*، شماره ۴۹۸، ۸۶/۴/۵.

15-Clement M.Henry and Raobert Spring Borg , Heywod by L.Carl Brown, **Foreign**

Affairs, may / june 2002

16-Fauzi Najjar, (2005) "The Arabs ,Islam and Globalization". **Middle East Policy**

,Vol.12 ,No.3 (Fall 2005)

۱۷- محمود واعظی، *زمینه های سیاست خاورمیانه ای آمریکا و ناکامی آن* (تهران: مرکز

تحقیقات استراتژیک)، بهمن ۱۳۸۶.

18-Shamram Chubin, A Pan -Islamic Movement -Unity or Fragmentation.In Anders

Jerchow & Jorgen Baek Simonsen(eds.) **Islam in a Changing World.Europe and**

the Middle East. Richmond: Curzon Press, 1997) pp. 30-44

19-E.K. Trimberger, 1978. **Revolution from Above, Military Bureaucrats**

and Developmwnt in Japan, Turkey, Egypt and Peru. New Brunswick, (NJ:

Transaction Books).

20-S.V.R Nasr, "Democracy and Islamic Revivalism", **Political Science Quarterly**.

Vol.110 ,No.2, 1995.